

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی

دانشگاه شهید باهنر کرمان

ادب و زبان فارسی

دوره جدید، شماره ۲۶ (پیاپی ۲۳) زمستان ۸۸

سیمای شاپور در منظومه خسرو و شیرین* (علمی - پژوهشی)

دکتر جهانگیر صفری

استادیار دانشگاه شهرکرد

سید مجتبی حسینی

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات فارسی

چکیده

پرداختن به شخصیت‌های هر داستان و تحلیل و بررسی ویژگی‌های آن از جمله مباحثی است که در پژوهش‌های ادبی جایگاه خاصی یافته است. شناسایی و معرفی این شخصیت‌ها و ویژگی‌های آنان به شناخت بهتر و دقیق‌تر از داستان و نویسنده یا سراینده آن منجر می‌شود. برخی از این شخصیت‌ها با توجه به حضور و نقشی که در داستان دارند به عنوان شخصیت‌های اصلی شناخته می‌شوند و داستان حول محور شخصیت و اعمال آنها شکل گرفته است. شخصیت‌هایی نیز هستند که به ظاهر نقش چندان مهمی در روند داستان ندارند، اما با کمی دقت و دوباره خوانی داستان می‌توان به تأثیر شگرف و نقش کلیدی-اما پنهان- آنان پی برد؛ چونان که اگر آن شخصیت حذف شود، روند کلی داستان دگرگون می‌شود. در داستان خسرو شیرین، همان‌گونه که از نامش بر می‌آید، شیرین و خسرو نقش‌های اصلی را در این داستان ایفا می‌کنند و شاپور شخصیتی است کلیدی اما در تحلیلهایی که از این داستان ارائه شده است چونان که باید به این شخصیت پرداخته نشده است.

در این مقاله کوشش شده است، جنبه‌های مختلف شخصیت شاپور، نقش و تأثیر او در شکل‌گیری و جهت‌یابی داستان خسرو و شیرین تحلیل شود و توانمندی نظامی گنجوی در خلق چنین شخصیت‌های پیچیده و مؤثر و استفاده بهینه او از این شخصیت‌ها در ساختار داستان مورد بررسی قرار گیرد.

* تاریخ ارسال مقاله: ۸۶/۳/۵

تاریخ پذیرش نهایی مقاله: ۸۷/۴/۳

کلید واژه ها: خسرو و شیرین، شاپور و خسرو، شعر نظامی، شعر کلاسیک، عشق در

شعر.

مقدمه

خسرو و شیرین از جمله داستانهای عاشقانه ای است که در اواخر دوره ساسانی رواج داشته است و مردم آن را می خوانده از نقل شفاه آن بهره می برده اند. از میان کتابهایی که نامی از این داستان برده اند، المحاسن و الاضداد جاحظ و غرر اخبار ملوک الفرس ثعالبی و شاهنامه فردوسی قابل ذکر است. هم چنین «تاریخ طبری و بلعمی به افسانه شیرین و فرهاد که در اواخر عهد ساسانی مشهور بوده است، اشاره کرده اند» (اسعد گرگانی، ۱۳۸۱، ص ۳۸۴).

اولین اثر منظومی که - هر چند مختصر - به داستان خسرو و شیرین پرداخته، شاهنامه است. فردوسی در ضمن چهار هزار بیتی که درباره خسرو پرویز پادشاه ساسانی دارد به عشق خسرو و شیرین و رابطه آنها در زمان حیات هرمز، ازدواج خسرو با شیرین پس از به تخت نشستن، مخالفت موبدان با این ازدواج و قتل مریم به دست شیرین با زهر اشاره دارد که البته در شاهنامه در مجموع ۱۱۰ بیت از این داستان به شیرین مربوط می شود (ر. ک. : فردوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۰۵ - ۱۳۰۲).

این داستان در گذر ایام دچار تغییر و تحول شده است بویژه «بعد از قرن چهارم تا دوره نظامی توسعه و تغییراتی یافته و با صورتی که در خسرو و شیرین می بینیم به نظامی رسیده» (صفها، ۱۳۸۲، ج ۲، ص ۸۰۲). در ویس و رامین فخرالدین اسعد گرگانی نیز اشاراتی به این داستان هست که نشان از رواج و روایی این داستان در میان مردم دارد:

بدان تا مهر تو بخشد به رامین پس او خسرو بود ما را تو شیرین

(اسعد گرگانی، ۱۳۸۱، ص ۱۰۲)

گرفتش جام زرین، دست سیمین چونان چون تاج خسرو، دست شیرین

(همان، ص ۳۴۵)

در همه منابع، خسرو پادشاه ایران و پسر هرمز (هرمزد) ساسانی است. اما شیرین گاهی کنیز ارمنی و گاهی شاهزاده ارمنی معرفی می شود. «در این داستانها، عشق بازی خسرو با شیرین کنیزک ارمنی از عهد هرمز آغاز شده...» (صفها، ۱۳۸۱، ج ۲، ص ۸۰۲). البته در

بیشتر منابع به شاهزاده یا از طبقه شاه زادگان بودن شیرین اشاره شده است (ر.ک: زرین کوب، ۱۳۷۲، ص ۱۹۶). تفاوت در جایگاه و طبقه اجتماعی شیرین مربوط به منابعی است که مورد استفاده منتقدان قرار گرفته است.

دلایل سرایش داستان:

روایی و گسترش این داستان، نظامی را بر آن داشت تا برای تکمیل سخن سخنسرای توس، نظم خسرو و شیرین را در پیش گیرد. نظامی، خود به شهرت و شیرینی این داستان اشاره دارد:

«حدیث خسرو و شیرین نهان نیست و زان شیرین تر الحق داستان نیست»

(نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۶۳، ص ۳۲)

وی منبع داستان خود را کتابی می داند که گزارش آن معروف نبوده و در شهر بردع - از ولایات ارمنستان - نسخه ای پاک نویس نشده از آن وجود داشته است و کهنسالان آن بوم، او را بر آن داشته اند که این داستان را به نظم آورد و شاعر حکیم نیز با توجه به اسناد و شواهد موجود از قبیل بیستون، مجسمه تبریز، کاخ پرویز در مداین و اشاره فردوسی به داستان خسرو و شیرین - بدون تکرار گفته های وی - سرودن آن را می پذیرد (ر.ک: همان، ص ۳۳-۳۲). البته این، دلیل ظاهری و بیرونی سرایش است. اما دو دلیل درونی و روانی نیز بر آن مترتب است: اول مقابله با ویس و رامین که هم از لحاظ وزن و نوع ادبی و هم از جهت شکل و محتوا تا حد زیادی از آن پیروی کرده و در واقع، قصد همسری بلکه لاف برتری در سر دارد و دلایل این مدعا، طرح و توطئه های داستان است که در هر دو تقریباً یکسان است. هر چند در توصیف و تفصیل با هم تفاوت دارند، بنمایه هر دو یکی است؛ به عنوان مثال، بروز جنگهایی که بین دو شخصیت اصلی داستان فاصله می اندازد؛ ورود زن دیگر در داستان: مریم و شکر در خسرو و شیرین و گل در ویس و رامین؛ حضور پنهان و آشکار یک نفر طراح و رابط برای عشق: شاپور در خسرو و شیرین و دایه در ویس و رامین، نامه نگاریها و گفتگوهای طولانی آنها با این تفاوت که در خسرو و شیرین رابطه ها کاملاً مرزبندی شده و با رنگ و بوی دینی و تاحد زیادی رعایت قوانین اسلامی است در حالی که در ویس و رامین به این مسائل و رعایت آن چندان اهمیتی داده نمی شود.

دلیل دوم، عشق است؛ عشقی بین شاعر و کنیزکی آفاق نام که از سوی امیر در بند به او بخشیده شده و به ناکامی انجامیده است و شاعر خود به این مطلب اذعان دارد:

ز عشق آفاق را پر دود کردم خرد را دیده خواب آلود کردم
 کمر بستم به عشق این داستان را صلاهی عشق در دادم جهان را
 (نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۶۳، ص ۳۵)

و آن قدر در عشق خود پایدار است که آفاق را شیرین می داند:

سبک رو چون بت قبیحاق من بود گمان افتاد خود کآفاق من
 بود(همان، ص ۴۳۰).

همین امر زمینه روانی مناسبی برای سرودن این منظومه است. به هر حال آنچه در این داستان قابل تأمل است «بیان سعادت و ناکامی یک زن جوان است که کسی جز آفاق نیست و در اینجا شیرین نام گرفته و به عقیده برتلس این نام در واقع، کلمه ترکی «آباق» به معنای سراپا سفید است» (ریپکا، ۱۳۸۱، ص ۲۹۷). که با این معنی اخیر، واژه شیرین (منسوب به شیر و رنگ سفید) با آفاق بسیار مناسب می نماید.

خلاصه داستان

خسرو پرویز، پسر هرمز در جوانی با رفتاری ناشایست، مغضوب پدر واقع می شود. تمامی امکانات رفاهی از او گرفته می شود. او نیای بزرگ خود انوشیروان را در خواب می بیند که به او وعده به دست آوردن بهتر از آنچه را از دست داده است، می دهد. روزی خسرو با ندیمان نشسته و چندان حال خوشی ندارد و یارانش برای شادمانی او از هر دری سخن می گویند تا اینکه شاپور، سخن از دختری به میان می آورد که از سرزمین ارمن است و سپس به توصیف او می پردازد؛ چنانکه خسرو شیفته او می شود و... پس از مدتی شاپور را برای آوردن شیرین به ارمن می فرستد. در پی بدگمانی هرمز، خسرو مجبور به فرار از پایتخت می گردد و به سمت ارمن می رود. از سوی دیگر شاپور با نیرنگهای گوناگون شیرین را به ایران می فرستد. این دو دلدار در کنار چشمه ای یکدیگر را می بینند، اما با وجود نشانه ها یکدیگر را نمی شناسند. به هر حال خسرو به سرزمین شیرین و شیرین به سرزمین خسرو می رود و با فراز و فرودهای فراوان رو به رو می شوند؛ چنانکه گاهی در کنار هم و با هم هستند و گاهی فرسنگها بین آن دو فاصله می افتد و عواملی از قبیل

جنگ، حسادت، دروغ و... در این جدایی دخالت دارد، اما جاذبه عشق چنان است که باز آن دو را به هم نزدیک می کند و در نهایت به وصال منجر می شود و عشق آن دو به شیوه ای دلپذیر و در اوج احساس پایان می پذیرد و جاودان می شود.

شخصیتهای داستان

کسانی که در این اثر نقش آفرینی می کنند، عبارتند از: خسرو، شیرین، فرهاد، مریم، شکر، باربد، نکیسا، مهین بانو، بزرگ امید و شاپور. در این داستان با توجه به دو عامل مدت زمان حضور و میزان تأثیر گذاری، سه دسته نقش را می توان یافت: نقشهای اصلی، فرعی و کلیدی. شخصیتهای اصلی خسرو و شیرین هستند و البته «پرفروغترین چهره داستان، خسرو و شیرین، بی تردید، شیرین است» (پناهی، ۱۳۸۴، ص ۳۴). نقشهای فرعی فرهاد، مریم، شکر، باربد، نکیسا و مهین بانو. (البته شبدیز و گلرنگ را نه به عنوان شخصیت بلکه به عنوان عوامل مکمل داستان می توان در این گروه قرار داد.) هر کدام از این شخصیتهای فرعی نیز حضور و تأثیر گذاری متفاوتی دارند؛ به عنوان مثال نقش فرهاد چنان جذاب و برجسته است که خود موجب آفرینش آثار ادبی فراوانی شده است و کسانی همچون وحشی بافقی «و شاعران دیگر با نامهای شیرین و فرهاد و فرهاد و شیرین... منظومه هایی پرداخته اند...» (آیتی، ۱۳۶۳، ص ۳۱). نقش کلیدی این داستان به عهده شاپور است که کمتر - یا اصلاً - به آن پرداخته اند. با مراجعه به منابعی که درباره این داستان عاشقانه نوشته شده است، می توان دریافت که این شخصیت مورد شناسایی و تحلیل قرار نگرفته است و بعضاً فقط به نام او اشاره کرده اند (رک: زرین کوب، ۱۳۷۲، ص ۱۹۶). شخصیت شیرین، بسیار مورد توجه، نقد و بررسی قرار گرفته و ابعاد آن بخوبی شناسایی و تحلیل شده است و در کنار آن به خسرو و پرویز هم پرداخته اند (ر.ک، داوری، ۱۳۸۴، ص ۲۷۷-۲۰۷ و پناهی، ۱۳۸، ص ۳۳-۵۵).

اندیشه ای که این مقاله بر آن بنا شده است پرداختن به نقش کلیدی، شخصیت و تأثیر گذاری شاپور در روند کلی داستان و بیان نگفته هایی از گوشه های تاریک این روایت جذاب و خواندنی است. با این پیش درآمد که شاپور پیش از اینکه در خدمت خسرو در آمده باشد، شیرین را می شناخته و عاشق پاکبخته او بوده است؛ اما به دلایل متعدد درونی و بیرونی - از قبیل موقعیت اجتماعی، مالی، سن و سال، فرهنگ و... توان و اجازه

بروز عشق خود را ندارد. این عشق یکسویه اما عمیق و آگاهانه، او را چون دیگر عشاق به کوه و بیابان نمی کشاند، بلکه با شیوه ای ویژه و خردمندانه، طرزی تازه در عاشقی پی می ریزد و شیرین را از سرزمینی که امکان ارتباط و دسترسی به او وجود ندارد به دیاری می آورد که کمترین فاصله را با او داشته باشد. بنابراین شاپور، نه به عنوان ندیم خسرو و دلسوزی، بلکه بر پایه عشق ریشه دار خویش، شیرین را به خسرو معرفی می کند. برای اثبات این مدعا لازم است فرضیه های زیر را بپذیریم:

الف- شاپور، شیرین را از قبل می شناخته است؛ شناختی کامل و جامع

ب- شاپور عاشق شیرین است اما بنابر دلایلی توان ابراز آن را ندارد.

ج- با توجه به نداشتن موقعیتی هم عرض شیرین و برای تسکین عشق خود، شاپور به طرح نقشه ها و ترفندهایی متوسل می شود تا حداقل فاصله را با شیرین داشته باشد و برخلاف روند ظاهری داستان که شاپور میانجی خسرو و شیرین است در واقع خسرو واسطه ای برای عشق شاپور نسبت به شیرین می شود.

براساس این محورهای سه گانه و با پذیرش فرضیه های یادشده، مقولات زیر مورد نقد

و بررسی قرار می گیرد:

۱- دلایل آشنایی شاپور و شیرین

۲- نشانه های عشق شاپور به شیرین

۳- ترفندها و دسیسه های شاپور برای رسیدن به اهدافش

۱- دلایل آشنایی شاپور با شیرین

۱-۱- توصیف دقیق زیباییهای شیرین

هنگامی که خسرو بر اثر بی مهری پدر دلگیر و غمگین است، ندیمان وی از هر دری سخن می گویند. در این میان شاپور- که مردی جهاننیده و با تجربه است- سخن از سرزمینی به میان می آورد که فرمانروای آن زنی است و در ادامه، ضمن توصیف وی و سرزمینش به تنها سرمایه او که برادر زاده اش است، اشاره می کند. (ر.ک: نظامی، خسرو شیرین، ۱۳۶۳، ص ۴۹) که این مطالب مربوط می شود به جهاننیدیگی و سیر آفاق شاپور، اما در ادامه سخن و توصیف شیرین به جایی می رسد که از حد تجربه و دنیا دیدگی می گذرد و به ارتباط و حضور در خلوت شیرین می رسد اگرچه از نظر شیوه داستانی، راوی،

دانای کل است با این حال در پیکره داستان، شاپور توصیف گر شیرین است آن هم نه بر مبنای شنیده ها بلکه دیدن دقیق و سرشار از احساس (بویژه با تشبیهات و استعاراتی که در این باره آورده است).

پری دختی پری بگذار، ماهی	به زیرمقعه صاحب کلاهی
شب افروزی، چو مهتاب جوانی	سیه چشمی چو آب زندگانی
کشیده قامتی چون نخل سیمین	دو زنگی بر سر نخلش رطب چین...
فسونگر کرده بر خود چشم خود را	زبان بسته به افسون چشم بد را
موکل کرده بر هر غمزه غنجی	زنج چون سیب و غبغب چون ترنجی
رخش تقویم انجم را زده راه	فشانده دست بر خورشید و بر ماه
دو پستان چون دو سیمین نار نوخیز	بر آن پستان گل بستان درم ریز
زلعلش بوسه را پاسخ نخیزد	که لعل ار واگشاید دُر بریزد...
شبی صد کس فزون بیند به خوابش	نبیند کس شبی چون آفتابش
زرشک نرگس مستش خروشان	به بازار ارم ریحان فروشان...
حدیثی و هزار آشوب دلبند	لبی و صد هزاران بوسه چون قند
رخش نسیرین و بویش نیز نسیرین	لبش شیرین و نامش نیز شیرین

(همان، صص ۵۲-۵۰)

این توصیفات از زبان قلمزنی چابک و صورت گری چُست است که سبب شیفتگی خسرو می شود. اما آیا بدون دیدن، می توان این گونه به شرح جزئیات وجود کسی پرداخت؟ چگونه می توان کسی را که دیدنش محال به نظر می رسد، (نبیند کس شبی چون آفتابش) توصیف کرد؟ مگر اینکه در خلوت جای او حضور داشت و پنهان- یا آشکارا- نظاره گر او بود.

۱-۲- آگاهی کامل از جایگاه و تفریحگاه های شیرین

آن گاه که شاپور مأموریت می یابد تا به ارمن برود، حضور او در آن سرزمین به گونه ای است که گویا قبلاً در آن سرزمین بوده است که با توجه به جهانگردی و جهاندیدی شاپور طبیعی به نظر می رسد، اما اینکه از جایگاه های گردش شیرین با خبر است و همیشه قبل از حضور او در آنجا مستقر می شود، نشان از آشنایی عمیقتر دارد:

پگه تر زان بتان عشرت انگیز میان در بست شاپور سحرخیز
 برآن سبزه شبیخون کرد پیشی که با آن سرخ گلها داشت خویشی
 (همان، ص ۵۹)

و منظور از سرخ گلها، زیبارویان بویژه شیرین است. در جای دیگر همین معنی را به کار برده است:

و زانجا رخت بر بستند حالی ز گلها سبزه را کردند خالی
 (همان، ص ۶۲)

خویشی با گلهای سرخ صراحتاً این مطلب را بیان می کند. دومین بار که شاپور قصد نمایاندن تصویر خسرو را دارد، پیش از حرکت موکب شیرین، شاپور به محل استقرار آنها می رود و منتظر آنان می ماند و چون محل دقیق خیمه گاه آنها را هم می داند، تصویر خسرو را پیشاپیش در چشم رس شیرین قرار می دهد:

دگره بود پیشین رفته شاپور به پیشاهنگ آن بکران چون حور
 همان تمثال اول سازه کرده همان کاغذ برابر باز کرده
 رسیدند آن بتان با دلتوازی برآن سبزه چو گل کردند بازی
 (همان، ص ۶۱)

۱-۳- آشنایی شاپور با دیرنشینان سرزمین شیرین

حضور شاپور در دیرراهبان- قبل از دیدار با شیرین و همراهانش- و نوع ارتباط آنها با وی نشان آشنایی قبلی دارد:

فرود آمد در آن دیر کهن سال بدان آیین که باشد رسم ابدال...
 درستی خواست از پیران آن دیر که بودند آگه از چرخ کهن سیر
 که فردا جای آن خوبان کدام است کدامین آب و سبزشان مقام است
 (همان، ص ۵۸)

و آن پیران بدون اندیشه و ترس و با اعتماد کامل نشانی آنها را می دهند؛ اما چرا؟ تنها یک دلیل وجود دارد: پیران، شاپور را کاملاً می شناخته و به او اعتماد داشته اند و گرنه دادن نشانی گروهی از خوبان به غریبه ای از راه رسیده است، منطقی به نظر نمی آید.

۱-۴- آشنایی دیرین با شیرین

هنگامی که شاپور، پس از بار سوم ارائه تصویر خسرو، خود را به شیرین می نمایاند:

چو شیرین دید در سیمای شاپور نشان آشنایی دادش از دور

(همان، ص ۶۵)

ظاهراً واژه «دور» فاصله مکانی را بیان می دارد، اما چنانچه مفهوم زمان به آن اضافه شود به این معنی خواهد بود که: آشنایی دیرینه ای بین خود و او احساس کرده، چیزی که در گذشته بین آن دو بوده و اکنون فراموش شده است؛ مثل رؤیایی در دوره کودکی یا ارتباطی بین دو دوست یا همبازی در گذشته های دور! هم چنین ابیاتی که در هنگام رویارویی آن دو هست و شیرین از او می خواهد:

که با من یک زمان چشم آشنا باش مکن بیگانگی یک دم مرا باش

(همان، ص ۶۷)

یا:

پرسیدش که چون و ز کجایی؟ که بینم در تو رنگ آشنایی

(همان، ص ۶۷)

درست همچون مواقعی که کسی را می بینیم، چهره او آشنا به نظر می رسد اما هرچه فکر می کنیم به یاد نمی آوریم که او را کی و کجا دیده ایم؛ امادر درون خود با او کاملاً احساس آشنایی می کنیم. شیرین نیز در چنین موقعیتی قرار دارد و هرچه تلاش می کند تا به پاسخ برسد بی نتیجه است؛ زیرا شاعر و شاپور هر دو در این باره سکوت کرده اند.

۱-۵- توصیف و آشنایی با شبدیز

وصف شبدیز و بیان ویژگیهای منحصر به فرد او، نشان از آشنایی کامل و شناخت جامع

شاپور از علایق شیرین و وابستگیهای او دارد:

بر آخور بسته دارد رهنوری کز او در تک نیابد باد، گردی

سابق برده ز وهم فیلسوفان چو مرغابی نترسد ز آب توفان...

نهاده نام آن شب رنگ، شبدیز براو عاشقتر از مرغ شب آویز

یکی زنجیر زر پیوسته دارد بدان زنجیر پایش بسته دارد

نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم نه چون شبدیز شب رنگی شنیدم...

(همان، ص ۵۳-۵۴)

۱-۶- توصیف سرزمین و نزدیکیان شیرین

توصیف سرزمین ارمن و فرمانده آنجا - مئن بانو- و نزدیکیان شیرین و خصوصیات اخلاقی آنها از زبان شاپور دلیل دیگری است بر ارتباط و آشنایی او با شیرین و دیارش. نوع و میزان اطلاعات او بیشتر از حد یک جهانگرد جهان دیده است:

از آن سوی کهستان منزلی چند	که باشد فرضه دریای در بند
زنی فرمانده است از نسل شاهان	شده جوش سپاهش تا سپاهان
همه اقلیم اران تا به ارمن	مقرر گشته بر فرمان آن زن...
ندارد شوی و دارد کامرانی	به شادی می گذارد زندگانی
ز مردان بیشتر دارد سترگی	مئن بانوش خوانند از بزرگی
شمیرا نام دارد آن جهان گیر	شمیرا رامئن بانوست تفسیر

(همان، ص ۴۹)

نکته قابل توجه در بیت آخر این است که شاپور به زبان سرزمین شیرین آشنایی کامل دارد تا حدی که می تواند دواژه ای را به زبان دیگر ترجمه و تفسیر کند. اطلاعات شاپور از اخلاق و رفتارهای داخل دربار هم حائز اهمیت است:

نشست خویش را در هوایی	به هر فصلی مئا کرده جایی
به فصل گل به موقان است جایش	که تا سرسبز باشد خاک پایش
به تابستان شود برکوه ارمن	خرامد گل به گل خرمن به خرمن
به هنگام خزان آید به ابخاز	کنند در جستن نخچیر پرواز
زمستانش به بردع میل چیر است	که بردع را هوایی گرمسیر است
چهارش فصل ازین سان در شمار است	به هر فصلی هوایش اختیار است

(همان، ص ۴۹)

اگرچه ابیات بالا به گزارش شبیه است، برخی مصراعهایی که در تکمیل گزارش آمده است از میل درونی و علایق روانی مهین بانو و آگاه شاپور از این نیازها حکایت دارد (که

تاسرسبز باشد خاک پایش - خرامد گل به گل خرمن به خرمن و... تاجایی که از لحظه
لحظه زندگی اونیز خبر دارد:

نفس یک یک به شادی می شمارد جهان خوش خوش به بازی می گذارد

(همان، ص ۵۰)

در توصیف شاپور از جمال شیرین، سخن به نزدیکان و ندیمان شیرین کشیده می شود.
در تعریف جمال و جلال آنان، کلام از حد بیان شنیده ها فراتر می رود:

پری رویان کزان کشور امیرند	همه در خدمتش فرمان پذیرند
ز مهتر زادگان ماه پیکر	بود در خدمتش هفتاد دختر
به خوبی هریکی آرام جانی	به زیبایی دلارای جهانی
همه آراسته با رود و جامند	چومه منزل به منزل می خرامند
ز برقع نیستشان بر روی، بندی	که نارد چشم زخم آنجا گزندی
به خوبی در جهان یاری ندارند	به گیتی جز طرب کاری ندارند
به حمله جان عالم را بسوزند	به ناوک جان کوکب را بدوزند

(همان، ص ۵۳)

۲- نشانه های عشق شاپور به شیرین

شاپور، عاشق شیرین است و این عشق را از جای جای داستان می توان دریافت. عشقی
دیرین و ریشه دار اما غیر قابل بیان. عشقی که گاه در توصیفات او از شیرین جلوه گر
می شود، گاه در قالب حيله ها و ترفندها، گاه آشکارا و در قالب واژه ها و کلمات و گاهی هم
در کالبد شخصیتی ناشناس و قرار گرفتن در قالب و تسخیر روان دیگری برای ابراز آنچه
دیری است، او را می آزارد.

۲-۱- افسون، نیروی مهار خویشتن

پیش از اینکه شاپور در برابر شیرین قرار بگیرد و بخواهد شرح تصویر را بگوید:

فسونی زیر لب می خواند شاپور چو نزدیکی که از کاری بود دور

(همان، ص ۶۵)

این فسون چیست؟ برای فریب شیرین است یا حفظ آرامش خود؟ شاعر، شاپور را
چونان نزدیک یا آشنا یا عاشقی می داند که از کاری (عشقی) دور مانده است و حال که

به یار دیرین رسیده و او را همچون صیدی در دام آورده، صلاح را در آرامش می بیند؛ چه شوریدن و بیتابی کردن نتیجه ای جز رنجیدن یار و دوری ابدی ندارد! بنابراین:
چو پای صید را در دام خود دید در آن جنبش صلاح آرام خود دید
(همان، ص ۶۵)

اما با همه این اوصاف، شاپور در برابر شیرین در می ماند:

ز شیرین کاری آن نقش جماش فرو بسته زبان و دست نقاش...
به ترکی رخت هندو را همی جست (زیرا) دلش را برده بود آن هندوی چست
(همان، ص ۶۵)

و هنگامی که شیرین او را مورد خطاب قرار می دهد، نزدیک است که زبان به عشق بگشاید و پرده دری کند ولی باردیگر:
چو آن نیرنگ ساز آواز بشنید درنگ آوردن آنجا مصلحت دید
(همان، ص ۶۵)

اما شاپور با دیدن آن چشم زیبا دل از دست می دهد؛ اگرچه زبانش به کار است:
زبان دان مرد را زان نرگس مست زبانی ماند و آن دیگر شد از دست
(همان، ص ۶۵)

در مصراع دوم ضمیر «آن» به کدام واژه بر می گردد؟ با توجه به محتوای شعر می توان نتیجه گرفت ضمیر «آن» مرجعی جز واژه «دل» نمی تواند داشته باشد و در تقدیر، این تعبیر بوده است که «دلش از دست بشد» یعنی اگرچه زبانش به کار بود، دلی در کنار نداشت! اما با وجود این، شاپور با استفاده از نیروهای قوی روحی و روانی خویش می کوشد ظاهر را حفظ کند و عشق را در درون خود پنهان نماید؛ چونانکه می توان عنوان عشق زیر کانه یا خردمندانه را برای آن برگزید.

۲-۲- دیدار در اردوگاه

هنگامی که خسرو در اردوگاه خود به خواب رفته است، شاپور او را ترک می کند و از خیمه او بیرون می آید و به سمتی می رود که سواری به اردوگاه نزدیک می شود اما نحوه رفتن او عادی نیست:

برون آمد سوی شیرین خرامان نکرده آگه کسی را از غلامان

(نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۶۳، ص ۳۵۲)

چگونه در شب به طرف کسی می رود که او را نمی شناسد، آن هم خرامان وبدون آگاه
کردن خدمتکاران؟ و پس از رودرویی با او و شناختنش این گونه واکنش نشان می دهد:

نظر چون بر جمال نازنین زد کله بر آسمان سر برزمین زد
پرسیدش که چون افتاد رایت که ما را توتیا شد خاک پایت

(همان، ص ۳۵۲)

رستاخیز واژگان، شور عاشقی را به نمایش می گذارد حالتی که جز در مقام عشق و دل
دادگی نمایان نمی شود

۲-۳- غزلخوانی

در حال و هوای آهنگ نوازی نکیسا و پاسخ گویی باربد، نکته ای قابل توجه دیده
می شود. وقتی شیرین در اردوگاه پنهان می شود و شاپور و خسرو به همراه نوزاندگان -
باربد و نکیسا - خلوت می کنند، شیرین از شاپور می خواهد که کی از آن دونوازنده را به
نزد او بفرستد تا وی از زبان شیرین راز دل و غم پنهانی اش را بیان کند. شاپور نیز نکیسا را
انتخاب می کند و او را یک دو گام آن سوتر از شیرین می نشاند و:

نکیسا بر طریقی کان صنم خواست فروخواند این غزل در پرده راست

(همان، ص ۳۵۹)

آن سوی خرگاه نوازنده دیگری هست که پاسخ سرودخوانی نکیسا را می دهد اما از زبان
چه کسی؟ شاعر در این باره سکوت کرده و ظاهراً کلام از طرف خسرو است. اما آیا این
احتمال وجود ندارد که شاپور نیز پاسخ گفتن را به باربد می آموزد؟

منم عاشق مرا غم سازگار است تو معشوقی ترا با غم چه کار است
تو گرسازی و گرنه من بر آنم که سوزم در غمت تا می توانم...
تو دایم مان که صحبت جاودان نیست من ار مانم و گرنه باک از آن نیست
ز تویی روزیم خوانند و گویم مرا آن به که من بهروز اویم
مرا گر روز و روزی رفت بر باد ترا هر روز روز از روز به باد

(همان، ص ۳۷۸)

براساس روال داستان، این شاپور است که تلاش می کند شیرین را سعادتمند و خوشبخت سازد. از سویی شیرین نیز در جای دیگر خوشبختی و به آمد زندگی خود را به او - شاپور - واگذار می کند:

کنون خود را ز تویی بیم کردم به آمد را به تو تسلیم کردم
(همان، ص ۳۵۲)

پس با توجه این مطلب و ابیاتی که بر زبان باربد آمده است و در آن عاشق خود را مایه بهروزی معشوق می داند، می توان گفت این ابیات بیشتر وصف حال شاپور است تا خسرو!

۲-۴- شاپور، پروانه عاشق

دلیل بارزتر این عشق اینکه پیش از به مجلس نشستن نکیسا و باربد، شاپور عاشقانه و پروانه وار گرد خیمه شیرین می گردد و شیفته وار او را می پرستد:

به گرد خیمه آن چشمه نور طوافی کرد چون پروانه شاپور
(همان، ص ۳۵۸)

استعاره چشمه نور برای شیرین و تشبیه شاپور به پروانه، که اولی نماد معشوق است و دومی نماد عاشق پاکباز، دلیلی برای نشان دادن عشق شاپور است. ابیات دیگری نیز در تأیید این مطلب وجود دارد که گاهی از زبان شاعر و گاهی بر زبان شاپور جاری می گردد:

قرار آن شد که دیگر باره شاپور چو پروانه شود دنبال آن نور
(همان، ص ۱۰۲)

یا در جای دیگر از زبان شاپور می گوید:

مهندس گفت کردم هوشیاری دگر اقبال خسرو کرد یاری
چو چشم تیرگر جاسوس گشتم به دکان کمان گر تیرگشتم
(همان، ص ۱۰۰)

مرحوم وحید دستگردی در توضیح بیت دوم می نویسد: «...تیرگر کنایه از عاشق و کمانگر کنایه از معشوق و جاسوسی چشم عاشق و لطافت تشبیه و مراعات نظیر و تناسب آشکار است: یعنی چون چشم عاشق به حالت جاسوسی به خانه معشوق برگذشتم» (نظامی، خسرو شیرین، ۱۳۶۳، حاشیه ص ۱۰۰). با این توضیح در عاشق بودن و عاشق دانستن شاپور شکی باقی نمی ماند؛ اگرچه پس از آن نیز با شور و شوقی تمام به

توصیف شیرین می پردازد. هم چنین شاپور در هر مجالی که دست می دهد، سخن را به وصف شیرین و یاد شیرین می کشاند؛ این کشش را چه انگیزه ای غیر از عشق تواند بود؟

همه رخ گل چو بادامه ز نغزی همه تن دل چو بادام دو مغزی
میانی یافتم کز ساق تا روی دو عالم را گره بسته به یک موی...
نبوسیده لبش بر هیچ هستی مگر آینه را آن هم به مستی
نکرده دست او با کس درازی مگر با زلف خود آن هم به بازی
بسی لاغرتر از مویش میانش بسی شیرین تر از نامش دهانش
(همان ص ۱۰۱)

۲-۵- هم سانی فرهاد و شاپور

در یکی از گفتگوهایی که شیرین با خسرو دارد، شاپور را با فرهاد برابر می نهد:

تو ساغر می زدی با دوستان شاد قلم شاپور می زد تیشه فرهاد
(همان، ص ۳۱۱)

آشکار است که تیشه زنی فرهاد، محرکی جز عشق شیرین ندارد و برابر نشستن آن با قلم زدن شاپور دلیلی بر مدعای عاشق بودن شاپور است. در موارد دیگری نیز شیرین به عاشق دیگری به جز خسرو اشاره دارد:

لب آن کس را دهم کاورا نیاز است نه دستی راست حلوا کان دراز است؟!

یا:

اگر بر پرده من کج کنی ساز شوم بر عاشقی دیگر کنم ناز

(همان، ص ۲۱۴)

با توجه به اینکه پیش از آغاز داستان فرهاد است و در طول داستان هم به جز شاپور رقیبی برای عشق خسرو نمی توان در نظر گرفت - چه اگر بود حتماً اشارتی به آن می رفت - پس شیرین به طور ضمنی از عشق شاپور خیر دارد و آن را دریافته است.

۲-۶- حروف مشترک

ز شیرین و زیرویز و ز فرهاد همه در پنج حرفیم ای پری زاد
چرا چون نام هر یک پنج حرفست به بردن پنجه خسرو شگرف است

(همان، ص ۲۴۴)

در این دوبیت فرهاد مثلی را ترسیم می کند که هر ضلع آن پنج حرف دارد و سپس گلایه می کند که چرا شیرین، پرویز را برگزیده است؟! اما در واقع این شکل، مربعی است که ضلع دیگرش شاپور است. چون شاپور هم پنج حرف دارد و این تصادفی نیست؛ زیرا سایر عواملی که در تجلی و تداوم این عشق موثرند نیز نامشان پنج حرفی است: شب‌دیز، گلرنگ، باربد، نکیسا در درون داستان و نظامی و آفاق در بیرون آن (حرف «آ» در آفاق، مرکب از دو واج «ء» و «ا» است).؛ گویی دیگرانی که از این شراب جامی نخورده اند مانند بزرگ امید و مئن بانو چیزی مثل خرد افزونتر یا همچون مریم و شکر، حرفی کمتر دارند.

۲-۷- دزاقنا

پس از نظامی، کوه کنی فرهاد، شهرة آفاق و تمثیلی جاودانه شده است آن گونه که به تفسیر و توضیح نیازی ندارد؛ اما برای عشق شاپور چه؟ آیا از او هم یادگاری به جا مانده است؟ تنها یک بیت در این منظومه چند هزاربیتی برای این عشق هست و چه قدر مناسب!

همایون را به شاپور گزین داد طبرزد خورد و پاداش انگین داد...
 پس آنگه داد با تشریف و منشور همه ملک بانوبه شاپور
 چو آمد دولت شاپور در کار در آن دولت عمارت کرد بسیار
 « دزاقنا که صحنش نور دارد بنا گویند از شاپور دارد»
 (همان، ص ۳۹۴)

هنگامی که خسرو به وصال شیرین می رسد در ظاهر برای تشکر از شاپور و زحمات فراوان او همه ملک مهین بانو - نه شیرین - را به او می بخشد (با توجه به اینکه دیگر مهین بانویی وجود ندارد و ملک و حکومت ارمن از آن شیرین است). و به باربد و نکیسا و بزرگ امید فقط ندیمان شیرین را می دهد با این حال شاپور از خسرو هیچ تشکر و سپاسی به جا نمی آورد.

آیا خسرو جز قدردانی هدف دیگری هم داشته است؟ می توان گفت: آری! زیرا خسرو پرویز تا حدودی به عشق و حيله های شاپور پی برده است (ر.ک: همان، ص ۲۸۹). بنابراین با این کار هم - به ظاهر - از او تشکر کرده، هم به تلافی آن همه طرح و توطئه، او را از یار دلتوازش دور کرده، هجران ابدی را نصیبش می گرداند؛ او را به همان سرزمینی

می فرستد که هر روز، هر لحظه اش و هر وجب از خاکش یاد و بوی شیرین را دارد. علاوه بر این، نشانه ای جاندار از معشوقه - یعنی همایون ندیم خاص شیرین - نیز همراه شاپور است.

۳- ترفند ها و دسیسه های شاپور برای رسیدن به اهدافش

شاپور عاشق شیرین است؛ اما بنابر دلایلی توان ابراز عشق خود را ندارد. از سویی چون دیگر عاشقان سر به جنون نمی گذارد و کوس رسوایی نمی کوبد، بلکه چون فرزانه ای خردمند و با تدبیر به طراحی نقشه ها و ترفندهایی دست می زند تا یار خود را از سرزمینی که در آن، امکان نزدیکی به او وجود ندارد به دیاری بیاورد که بتواند در کنار او باشد و از بودن با او لذت ببرد؛ اما مشکلی که در اینجا پیش می آید، این است که اگر شیرین و خسرو به وصال یکدیگر برسند، نتیجه آن جدایی شاپور از او (شیرین) خواهد بود. (همان گونه که پس از وصال خسرو و شیرین، شاپور به ارمن فرستاده می شود). بنابراین همه تلاش شاپور باید در این راه صرف شود که شیرین در ارمن نباشد و به وصال خسرو هم نرسد تا او (شاپور) در کنار شیرین بماند. پس ترفندهای به کار رفته همگی در این راستا خواهد بود.

شاپور شخصیتی است که از توانمندیهای فراوانی برخوردار است؛ برخی آشکارا بیان شده و پاره ای در لفافه و شناخت آنها به وقت و یافتن قرینه هایی نیاز دارد. قلم زدن و نقاشی، توصیف دیده به بهترین و شیواترین روش (سخندان)، آشنایی با علوم غریبه همچون کیمیا، علم النفس (روان شناسی)، همت آنچه اکنون مانسیم نامیده می شود. و نوع زهر آلودش را شیرین نیز می داند - افسون یا به اصطلاح امروزه هیپنوتیزم و هم چنین حيله گری و چاره جویی از ویژگیهای اوست.

۳-۱- شاپور، مرغ فسون ساز

حيله گری و چاره جویی از هنرهای ندیمان و نزدیکان شاهان و شاهزادگان است که برخی در اعمال و رفتار آنها نمایان می شود و برخی در کلام و گفتار دیگران که آنها را به این صفت، موصوف می کنند. در داستان خسرو و شیرین، شاپور با کارهایی این صفت را به نمایش می گذارد و گاهی نیز بر زبان شاعر و شخصیت‌های داستان جاری می گردد:

شاعر: برآمد ناگه آن مرغ فسون ساز به آیین مغان بنمود پرواز

(همان، ص ۶۴)

ندیمان: یکایک مهر بر شیرین نهادند
 که استادی که در چین نقش بنسدد
 بر آن شیرین زبان اقرار دادند
 پسندیده بود هرچ او پسندد
 (همان، ص ۵۴)

خسرو: بدو گفت ای به کار آمد وفادار
 به کار آیم کنون کز دست شد کار
 (همان، ص ۵۴)

شیرین: چو شاپور آمد اندر چاره کار
 دلم را پاره کرد آن پاره کار
 (همان، ص ۱۳۳)

شاپور: به صد حیلت براو خواندم فسونی
 و زاو جستم به زیر لب که چونی
 (همان، ص ۱۰۱)

حیله گری شاپور و فریبکاری او در مورد خسرو و شیرین - هر دو - به کار می رود؛ یعنی هر دو را فریب می دهد:

چو از گفتن فراغت یافت شاپور
 دمش درمه گرفت و حیله درخور
 (همان، ص ۷۲)

این بیت هنگامی از زبان شاعر گفته می شود که شاپور، خسرو را شیفته شیرین و شیرین را خواهان خسرو کرده است. مه و خور استعاره از شیرین و خسرو است و در اغلب جاها این استعاره به کار می برد:

به درگاه مهین بانو شبانگاه
 شدند آن اختران بی طلعت ماه
 (همان ص ۷۴)

بفرمود اختران را ماه تابان
 کز آن منزل شونند آن شب شتابان
 (همان، ص ۷۲)

جهان آرای خسرو بود کز راه
 نظر می کرد چون خورشید بر ماه
 (همان، ص ۹۰)

نتیجه اینکه شاپور در این مرحله، هر دوی آنها را فریب می دهد؛ به راهی می کشاند که خاطر خواه خودش است و چون از زبان راوی داستان و دانای کل بیان می شود، مؤید این مطلب است که شاپور از فریب آنها چیزی جز رسیدن به اهداف و امیال خود را دنبال نمی کند.

۳-۲- خسرو شیدای شنیداری

اولین گام شاپور در این راه معرفی شیرین به خسرو است آن هم به کمک واژگان - نه نقاشی - و آن چنان در این توصیف موفق است که خسرو شیفته شیرین می شود:

پری دختی پری بگذارماهی به زیر مقنعه صاحب کلاهی
شب افروزی چومهتاب جوانی سیه چشمی چو آب زندگانی...

(همان، ص ۵۰)

و پس از این شیفتگی، خسرو، شاپور را بر آن می دارد تا به طلب شیرین به ارمن برود. اما چرا شاپور به جای توصیف، چهره شیرین را ترسیم نکرد؟ مگر نه اینکه او صورتگری بی همتاست؟ برای این کار دو دلیل می توان ذکر کرد: اول اینکه خسرو به رابطه نزدیک او با شیرین پی نبرد؛ چه ممکن بود سؤالاتی درباره او بپرسد و در نتیجه، نقشه او را به هم بزند در حالی که در توصیف کلامی نهایت این خواهد بود که در پاسخ بگوید از نزدیکان او شنیده ام. در مقابل، خسرو را برای شیرین به تصویر می کشد تا به او بگوید من از نزدیکان و ندیمان خاص او هستم و:

مراقاصد بدین خدمت فرستاد تودانی نیک و بد کردم ترا یاد

(همان، ص ۷۰)

دلیل دوم شناخت شاپور از وضعیت روانی افراد و شیوه ارتباط و لذت جویی آنهاست. او می داند که انسانها با شنیدن، دیدن و... به لذت می رسند و کامیاب می شوند (ر.ک، آزمندیان، ۱۳۸۱، ۱۶۶). بنابراین به فراخور نیاز و شیوه هر کدام با آنها رفتار می کند. خسرو کامیاب شنیداری است؛ همان گونه که با شنیدن وصف شیرین و شکر خواهان آنها می شود این درحالی است که شیرین و شاپور لذت جوی دیداری هستند.

۳-۳- فرار، بهترین یا بدترین گزینه

هنگامی که شاپور، خسرو را به شیرین معرفی می کند و شیرین از او برای کار خود چاره جویی می کند شاپور بدترین و سخت ترین راه را به او پیشنهاد می کند: فرار و گریختن از ارمن

زمانی بود وگفت ای مرد هشیار چه می دانی کنون تدبیر این کار
نشانم ده ز روی رهنمایی رهی کارد مرا زین غم رهایی

بدو شاپور گفت ای رشک خورشید
 دلست آسوده باد و عمر جاوید
 چومردان بر نشین بر پشت شبدیز
 به نخجیر آی و از نخجیر بگریز
 (همان، ص ۷۱)

در حالی که راه های منطقی و ساده تری (همچون پیغام، نام یا خواستگاری) نیز وجود داشت.

۳-۴- انگشتر، نماد جدایی

پیش از فرار شیرین، شاپور انگشتری خسرو را به شیرین می دهد و به او می گوید:
 اگر در راه بینی شاه نو را به شاه نونمای این ماه نو را
 (همان، ص ۷۱)

و این نشانی که می بایست نماد وصال باشد؛ مانند بازوبندی که رستم به تهمینه می دهد تا روزی! برای وصال و دیدار کارگر افتد، نشانی از جدایی می گردد (ر.ک. فردوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۷۵)

یا همچون انگشتری دایه پیر در داستان سمک عیار که به ظاهر نشانه ای است برای اینکه خورشید شاه با داشتن آن به مه پری برسد، اما موجب رنجوری، جدایی و جنگهای فراوان می گردد (ر.ک: کاتب ارجانی، ۱۳۴۷، ج ۱، ص ۱۷ و ۱۶). پس مسلم است که این انگشتر نیز خوش یمن و گره گشا نیست؛ زیرا نه تنها در راه به خسرو نشان داده نمی شود، بلکه پس از ارائه به کنیزان خسرو، شایسته دارنده نشان پادشاه با او رفتار نمی شود، و قصری مناسب شأن شیرین بنا نمی کنند (ر.ک: نظامی، خسرو شیرین، ۱۳۶۳، ص ۹۲-۹۱) با اینکه خسرو هنگام فرار از مدائن مؤکداً به تکریم شیرین سفارش می کند:

گر آید نار پستانی در این باغ چو طاووسی نشسته بر پرزاغ
 فرود آرید کان مهمان عزیز است شما مآءد و خورشید آن کنیز است
 (همان، ص ۷۹)

آیا جز این است که کسی در نهان به آنان فرمان داده و تکلیف کرده است که با دارنده نشان چنین رفتاری داشته باشند؟ (چرا که مطمئن است تا مدت‌ها از خسرو، خبری نخواهد بود.) انگیزه طراح این نقشه چیست؟ حضور در مداین و قصر خسرو برای ماندن در کنار شیرین، نامناسب و خطرناک است و به آسانی امکانپذیر نیست حال اینکه اگر قصر شیرین

دور از دسترس درباریان و در محیط جغرافیایی و آب و هوایی نامناسب باشد، هرکسی توان، جرأت و اجازه رفت و آمد به آنجا را نخواهد داشت. (حتی خسرو پرویز):

خبر کردند شیرین را رقیبان که اینک خسرو آمد بی نقیبان
دل پاکش ز ننگ و نام ترسید وزان پرواز بی هنگام ترسید
حصار خویش را در داد بستن رقیبی چند را بر در نشستن

(همان، ص ۳۰۱، ۳۰۰)

بنابراین شاپور با این ترفند نه تنها شیرین را از ارمن و مداین دور کرد، بلکه در کنار او بودن را برای خودش تضمین کرده است؛ چونان که او تنها کسی است که رمز و اجازه ورود به آنجا را دارد:

در قصر نگارین زد زمانی کس آمد، دادش از خسرو نشانی
(همان، ص ۱۰۷)

۳-۵- تعقیب پنهانی

زمانی که شاپور شیرین را برای گریختن تهییج می کند به او می گوید:

تو چون سیاره می شو میل در میل من آیم گر توانم خود به تعجیل
و گر من با توام چون سایه با تاج بدین اندرز رایت نیست محتاج
(همان، ص ۷۱ و ۷۲)

یعنی من با تو همراه هستم و به دنبال تو می آیم. نکته ای که شاید شیرین هم متوجه نشده ترکیب «چون سایه با تاج است» یعنی من مخفیانه به دنبال تو می آیم و مثل سایه تو را دنبال می کنم. چه دلیلی برای سایه وار بودن وجود دارد؟ این در حالی است که وقتی خسرو به ارمن می آید، شاپور با چندین روز تأخیر به خدمت او می رسد و علت به همراه شیرین نرفتن و در واقع دیر به خدمت شاه آمدن را بیماری بیان می کند:

من اینجا مدتی رنجور بودم بدین عذر از رکابش دور ماندم
(همان، ص ۱۰۲)

اما تضادی که در کلام شاپور هست، بیانگر این است که او همه جا سایه وار همراه شیرین بوده است:

کنون دانم که آن سختی کشیده به مشکوی ملک باشد رسیده

شه از دلدادگی در برگرفتنش
 سپاسش را طراز از آستین کرد
 قدم تا فرق در گوهر گرفتیش
 بر او بسیار بسیار آفرین کرد
 (همان، ص ۱۰۲)

و این ابیات از زبان راوی:

سراسر قصه های خویش بر گفت
 حدیث چشمه و سر شستن ماه
 چنانک از شاه خسرو هیچ نهنفت
 درستی داد قولش را بر شاه
 (همان، ص ۱۰۲)

آشکارا اعلام می کند که شاپور شیرین را تعقیب می کرده است؛ زیرا خسرو هنوز حرفی نزنده و کلامی درباره چشمه و سر شستن شیرین نگفته و پس از آن است که:
 ملک نیز آن چه در ره دید یکسر
 یکایک باز گفت از خیر و از شر
 (همان، ص ۱۰۲)

۳-۶- حس حسادت

پس از ازدواج خسرو با مریم و پادشاهی دوباره وی، شیرین هم که پس از مرگ مهین بانو به تخت نشسته در هوای یار، تاج و تخت را رها می کند به همراه شاپور به ایران می آید و در قصر خود اقامت می گزیند. خسرو که از دوری او در رنج است پیش مریم شفاعت او را می کند، اما مریم بر می آشوبد و او را تهدید می کند (همان، ص ۱۹۷-۱۹۵). خسرو که چاره ای ندارد سکوت می کند در عوض از شاپور می خواهد که در نهان شیرین را نزد او بیاورد و شاپور نیز می پذیرد:

حکایت کرد با شیرین سر آغاز
 ملک را در شکار رخس تنداست
 که وقت آمد که بردولت کنی ناز
 ولیک از مریمش شمشیر کند است
 بیا تا یک سواره بر نشینیم
 ره مشکوی خسرو برگزینیم
 طرب می سازبا خسرو نهانی
 سرآید خصم را دولت چودانی
 (همان، ص ۱۹۸)

و با این سخنان حس حسادت و زنانگی شیرین را تحریک می کند و سبب آشفستگی و برآغالدن او می گردد تا جایی که شیرین باخشم شاپور را مورد خطاب قرار می دهد:
 به تندی بر زد آوازی به شاپور
 که از خود شرم دار ای از خدا دور

مگو چندین که مغزم را برُفتی کفایت کن تمام است آنچه گفתי

(همان، ص ۱۹۹)

و آن چنان در خشم می شود که به همه چیز و همه کس بد می گوید و خود را سگ می نامد و در پنج بیت، هشت بار واژه سگ را به کار می برد که از سویی نشانه وفاداری و از دیگر سوی نماد تحقیر است (ر.ک: همان، ص ۲۰۲). به هر حال پس از سخنان شیرین، شاپور نه تنها از خسرو دفاع نمی کند بلکه تمام حرفهای شیرین را تأیید می کند و باعث پیچیده تر شدن روابط آن دو می شود:

که از تدبیر ما رای تو بیش است همه گفتار تو بر جای خویش است

(همان، ص ۲۱۵)

۳-۷- تراژدی فرهاد

نمادین ترین و کاملترین پرده عشق و توطئه، داستان فرهاد است. همان گونه که پیش از این گفته شد، یکی از توانمندیهای شاپور، قدرت هیپنوتیزم یا تسخیر افراد است که با نام افسون، نمونه هایی از آن در این داستان به کار رفته است: به افسون فریفتن، به افسون کسب اطلاعات کردن، به افسون در خواب کردن، به افسون در عشق افکندن (ر.ک: همان، ص ۶۵، ۳۵۱، ۱۳۶). شاعر در آغاز این داستان چنین می سراید:

نشسته پیش او شاپور تنها	فرو کرده ز هر نوعی سخنها
از این اندیشه کان سرو سه داشت	دل فرزانه شاپور آگهی داشت
چو گلرخ پیش او آن قصه برگفت	نیوشنده چو برگ لاله بشکفت
نمازش برد چون هند و پری را	ستودش چون عطارد مشتیری را

(همان، ص ۲۱۶)

از این ابیات این نکات به دست می آید:

۱- شاپور از ذهنیت شیرین باخبر است.

۲- شاپور فقط منتظر فرصت برای اجرای نقشه اش است.

۳- شاپور از قدرت هیپنوتیزم برای اجرای نقشه خود بهره می برد (نماز بردن هندو پری را) کاری که برای تسخیر جن و پری بین مرتاضان هند رایج بوده است (ر.ک: نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۶۳، حاشیه ص ۲۱۶).

حضور فرهاد در این داستان آن هم توسط شاپور در واقع، بیرونی ترین شکل عشق و طبیعی ترین حالت عاشق نسبت به معشوق و نهایی ترین تلاش شاپور برای ابراز عشق است. «فرهاد در چین با شاپور به یک جای هنر می آموختند و فرهاد از طریق شاپور با شیرین آشنا می شود» (غلامرضایی، ۱۳۷۰، ص ۱۹۴). وی که در خود توان ابراز محبت و دلدادگی را نمی بیند و از طرفی همچون آتش فشانی است که در درون بر خود می پیچد و راهی برای فوران ندارد، اینک که گریز گاهی یافته است «چون برگ لاله می شکفت» و بلافاصله و بدون هیچ مکث و درنگی و گویی که از قبل همه چیز را آماده کرده باشد، می گوید:

که هست اینجا مهندس مردی استاد جوانی نام او فرزانه فرهاد...
 که ما هر دو به چین همزاد بودیم دو شاگرد از یکی استاد بودیم
 (همان، ص ۲۱۶)

اما واقعیت جنبه دیگری نیز دارد. شاپور، فرهاد را با قدرت افسون و نماز هندو (پنوتیزم) در جایگاهی قرار می دهد و به کاری و می دارد که خود توان و جرأت ابرازش را ندارد؛ گویی در تلقین خود به فرهاد گفته است: به محض شنیدن صدای او - نه دیدنش - شیفته او می شوی و چیزی و کسی جز شیرین نه می شنوی، نه می بینی و نه می فهمی!

ز شیرین گفتن و گفتار شیرین شده هوش از سر فرهاد مسکین
 سخنها را شنیدن می توانست ولیکن فهم کردن می ندانست
 زبانش کرد پاسخ را فرامشت نهاد از عاجزی بر دیده انگشت

(همان، ص ۲۱۹)

اما اساسی ترین نکته در این داستان که شاید نادیده گرفته شده، عدم حضور شاپور است؛ چرا از شاپور پس از آوردن فرهاد هیچ نام و نشانی نیست و تنها پس از مرگ فرهاد نمایان می شود؟! شاپور که در جای جای داستان و در همه مشکلات و معضلات، راهنما و مددکار خسرو و شیرین است در این داستان اصلاً حضور ندارد حتی نامی از او برده نمی شود. نه از زبان خسرو، نه شیرین و نه فرهاد، شاپور کجاست؟ به هیچ مأموریتی نرفته در کنار هیچ کدام از شخصیت‌های داستان هم نیست. خسرو برای رایزنی و رفع مشکلات کسی جز شاپور را محرم نمی داند ولی در این کار:

ز نزدیکان خود با محرمی چند نشست و زد در این معنی دمی چند
(همان، ص ۲۲۷)

چرا با شاپور مشورت نمی کند؟ با اینکه شاپور، فرهاد را معرفی کرده و بهتر از هر کسی
اورا می شناسد در توطئه مرگ فرهاد هم از او خبری نیست:

به پرسش گفت با پیران هشیار چه باید ساختن تدبیر این کار
چنین گفتند پیران خردمند که گر خواهی که آسان گردد این بند
(همان، ص ۲۵۴)

و حتی پس از مرگ فرهاد نیز خبری از شاپور نیست. به هر حال تنها پاسخی که می توان
یافت این است که شاپور در خلوت نشسته باشد و چونان مرتاضی که در حالت خلسه بر
روح و جسم دیگری غلبه می کند با چله نشینی (و هُنوتیزم) فرهاد را به چنان کار خطیری
واداشته باشد. اگر حلول شاپور در فرهاد پذیرفتنی نباشد، حداقل به تسخیر روح و روان
فرهاد توسط شاپور می توان اذعان داشت.

۳-۸- قربانی دیگر

مرگ مریم از وقایعی است که در شاهنامه و خسرو و شیرین به شیرین نسبت داده شده است
و در هر دو باز هر به قتل می رسد:

به فرجام، شیرین وُرا زهر داد شد آن نامور دخت قیصر نژاد
(فردوسی، ۱۳۸۲، ص ۱۳۰۵)

اما نظامی به نکته ای اشاره دارد و آن همت زهر آلود است که از تواناییهای مرتاضان هندی
دانسته شده است؛ آنچه در دوره های اخیر به قوای خفیه و جدیداً به مانیتیسیم تعبیر
می شود:

چنین گویند شیرین تلخ زهری بخوردش داد از آن کو خورد بهری
و گر می راست خواہ بگذرا ز زهر به زهر آلود همت بردش از دهر
به همت هندوان چون برستیزند ز شاخ خشک برگ تر بریزند
فسون سازان که از مه مهره سازند به چشم افسای همت ، حقّه بازند

(نظامی، خسرو و شیرین، ۱۳۶۳، ص ۲۶۷-۲۶۶)

مانیتسیم «تحت تسلط اراده خود قرار دادن کسی با نگاه و حرکات است و او را به خواب مغناطیسی فرو بردن است» (انوری، ۱۳۸۱، ج ۷، ذیل مانیتسیم). این قدرت روانی شگرف در این داستان به شیرین نسبت داده شده است؛ نیرویی که شیرین به وسیله آن مریم را از پا درمی آورد. برای اودلیل این کار مشخص است: اولاً رقیب سرسخت خود را از سر راه برداشته است. دوم اینکه پاسخ کوبنده ای به طعنه خسرو در مرگ فرهاد محسوب می شود. بدین سان، همان گونه که خسرو طی نامه ای به شیرین، مرگ فرهاد را به طعنه تعزیت می گوید (همان، ص ۲۶۳-۲۶۶)، شیرین هم با فرستادن نامه ای مرگ مریم را از راه پادافره به او تسلیت می گوید (همان، ص ۲۶۸-۲۷۰). نکته جالب و مهم اینکه نویسنده نامه کسی جز شاپور نیست:

چونامه ختم کرد آن مرد نقاش به شیرین داد و گفتا جاودان باش
(همان، ص ۲۷۱)

شاپور از مرگ مریم چه بهره ای می برد؟ به ظاهر هیچ! زیرا این کار موجب نزدیکتر شدن شیرین و خسرو می گردد و این به سود شاپور نیست. اما به دو دلیل او می تواند در این قتل دست داشته باشد: اول انتقامی است که - به سهم خود - به دلیل مرگ فرهاد از خسرو می گیرد؛ چه فرهاد را شاپور معرفی کرده و در واقع، نماینده عشق شاپور است و مرگ فرهاد به نوعی سرکوبی عشق نمایان شده اوست افزون بر اینکه خود خسرو هم از مرگ فرهاد پشیمان و در انتظار پادافره آن است:

از این غم روز و شب اندیشه می کرد وزین اندیشه هم روزی قفاخورد
(همان، ص ۲۶۳)

و این قفا خوردن را می توان مرگ مریم (یا قتل خسرو به دست شیرویه) دانست.

دوم اینکه شاپور و شیرین پیشاپیش از مرگ مریم خبر دارند و این یعنی توطئه ای از قبل طراحی شده:

طرب می ساز با خسرو نهانی سر آید خصم را دولت چو دانی
(همان، ص ۱۹۹)

خصم، مریم است و دولت سرآمدن یعنی مرگ مریم. اما نگرش دو گانه شاپور و شیرین نسبت به مرگ مریم حائز اهمیت است. شیرین مرگ مریم را با انحصار خسرو برای خود

برابر می داند و شاپور بر این باور است که در بلند مدت شیرویه پی خواهد برد که مادرش به خاطر حضور شیرین، جان خود را از دست داده است؛ بنابراین این بر پدر خواهد شورید (مطلبی که با بررسی دسته بندیهای دربار خسرو پرویز- جناح طرف دار شیرین در برابر حامیان شیرویه - قابل اثبات است.) و شیرین به ارمن باز خواهد گشت و دوباره در کنار او خواهد بود؛ اندیشه ای که شیرویه نیز هم در کودکی به آن اذعان دارد:

شنیدم من که آن فرزند قتال در آن طفلی که بودش قرب نه سال
چو شیرین را عروسی بود می گفت که شیرین کاشکی بودی مرا جفت
(همان، ص ۴۱۲)

هم پس از مرگ خسرو:

دل شیرویه، شیرین را بیایست ولیکن با کسی گفتن نشایست
(همان، ص ۴۱۹)

اما تصمیم شیرین و خودکشی با شکوه او در کنار خسرو، محاسبات شاپور (و شیرویه) را به هم می ریزد.

۳-۹- شکر، رندی از اصفهان

شکر که دختری طناز و دلربا از اهالی اصفهان است و آوازه شهرت او همه جا را فرا گرفته است، توسط فرد دیگری برای خسرو توصیف می شود. پرویز هم که کامجوی شنیداری است در آرزوی دیدن و وصال شکر به دنبال فرصت می گردد. شاپور این بار به ظاهر در معرفی شکر دخالتی ندارد؛ چون اگر به گوش شیرین برسد که راوی و واسطه این ماجرا شاپور است، مسلماً موجب دلگیری و آزار او و در نتیجه رانده شدن شاپور می شود. بنابراین شاپور طراح داستان هست اما گوینده آن نیست. به همین دلیل راوی توان توصیف شکر را بخوبی شاپور ندارد؛ اما این قدر هست که خسرو را خواهان دیدار او کند (ر.ک، همان، ص ۲۷۹-۲۷۸). نتیجه این توصیف و سودی که عاید شاپور می شود این است که نزدیک به دو سال، زمان وصال خسرو و شیرین به تعویق می افتد و چه فرصتی بهتر از این برای شاپور که بتواند در کنار یار بماند و از بودن با او و تماشای جمالش بهره مند شود.

نتیجه

منظومه خسرو و شیرین ، لایه های متعدد داستانی دارد که آشکارترین آن عشق خسرو پرویز و شیرین و در کنار آن دلدادگی یکسویه فرهاد به شیرین است. اما در لایه های زیرین داستان، عشقی پنهان است که جز با خواندن چند باره داستان نمایان نمی شود و نظری دقیق و رایبی تیزبین برای دریافت آن لازم است و آن عشق شاپور به شیرین است ؛ فردی که در این داستان شخصیتی چند جانبه و گاهی بسیار پیچیده دارد .

با توجه به آنچه ذکر شد، می توان گفت که شاپور پیش از معرفی شیرین به خسرو او را کاملاً می شناخته ، نسبت به او احساس علاقه شدید قلبی داشته است و بنابر دلایل اجتماعی یا روانی توان ابراز آن را در خود نمی دیده است. اما به سبک معمول عشاق عمل نمی کند، بلکه با برنامه ریزی و طراحی دقیق می کوشد خود را در نزدیکترین جایگاه نسبت به معشوقه خود قرار دهد و این در نوع خود یکی از جذابترین و بدیعترین انواع عاشقی و دلدادگی است .

هم چنین شاپور در این داستان از قدرتها و تواناییهای ویژه ای برخوردار است که برای رسیدن به مقصود ، که همان در جوار شیرین ماندن است ، استفاده می جوید . شاید بتوان گفت داستان گردان اصلی منظومه خسرو و شیرین ، شاپور است .

فهرست منابع

- ۱- آزمندیان، علی رضا. (۱۳۸۱). **تکنولوژی فکر**. تهران: انتشارات سپهر.
- ۲- آیتی، عبدالحمید. (۱۳۶۳). **داستان خسرو و شیرین**. چ دوم، تهران: انتشارات سپهر.
- ۳- ارجانی، فرامرز بن خداداد. (۱۳۴۷). **سمک عیار**. ج ۱. به تصحیح پرویز ناتل خانلری. تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴- انوری، حسن. (۱۳۸۱). **فرهنگ بزرگ سخن**. تهران: انتشارات سخن.
- ۵- پناهی، نعمت الله. (۱۳۸۴). **«شخصیت شیرین در منظومه خسرو و شیرین نظامی» نامه پارسی**. سال دهم. شماره چهارم. تهران.
- ۶- داوری، پریرسا. (۱۳۸۴). **«نگاهی دوباره به جایگاه زن در ادبیات...»**. مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان. دوره دوم. شماره چهل و یکم.
- ۷- ریپکا، یان. (۱۳۸۱). **تاریخ ادبیات ایران**. مترجم عیسی شهابی. چ دوم. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۸- زرین کوب، عبدالحسین. (۱۳۷۲). **با کاروان حله**. چ هفتم. تهران: انتشارات علمی.
- ۹- صفا، ذبیح الله. (۱۳۸۲). **تاریخ ادبیات در ایران**. ج ۲. چ یازدهم. تهران: انتشارات فردوس.
- ۱۰- غلامرضایی، محمد. (۱۳۷۰). **داستانهای غنایی منظوم**. تهران: فردابه.
- ۱۱- فردوسی، ابوالقاسم. (۱۳۸۲). **شاهنامه**. به کوشش سعید حمیدیان. تهران: نشر قطره.
- ۱۲- گرگانی، فخرالدین اسعد. (۱۳۸۱). **ویس و رامین**. به تصحیح محمدروشن. چ دوم. تهران: انتشارات صدای معاصر.
- ۱۳- نظامی، الیاس بن یوسف. (۱۳۶۳). **کلیات نظامی**. به تصحیح وحید دستگردی. چ دوم. تهران: انتشارات علمی.
- ۱۴- یونگ، کارل گوستاو. (۱۳۸۳). **انسان و سمبل هایش**. مترجم محمودسلطانیه. چ چهارم. تهران: انتشارات جامی.